

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و أمّا السنّة فبروايات منها حديث الردع حيث قدّمّا لا يعلمون من التسعة المرفوعة فيه فالإلزام المجهول ممّا لا يعملون فهو مرفوع فعلاً و امكان ثابتاً واقعاً فلا مؤاخذه عليه قطعاً».

دلیل دوم بر اصل برائت

دلیل اول که استدلال به قرآن بود گذشت حال استدلال به سنت و روایات است که اولین روایت، حدیث معروف رفع است، متن روایت این است: «رفع عن امتی یا وضع عن امتی تسعة» در این حدیث شریف می‌فرمایند از امت پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) نه چیز برداشته شده؛ یکی از آنها «مالایعلمون» است، آنچه را که نمی‌دانید برداشته شده است.

اختلاف بین مرحوم شیخ و آخوند

در ظهور کلمه «ما» بین مرحوم شیخ و آخوند اختلاف است مرحوم شیخ به قرینه سیاق مای موصوله را فعل می‌داند، به این معنا که فعلی که نمی‌دانید حکمش چیست، از شما حکم واقعی آن برداشته شده است؛ مثلاً مایعی را نمی‌دانیم خمر است یا خل است؛ اگر در واقع خمر باشد و بخورد، حرمت خمر از او برداشته شده است و عقاب نمی‌شود. بقیه موارد تسعة همه فعل خارجی است مثل رفع ما اضطرروا الیه و ما استکروهوا علیه اینها فعل خارجی است، سیاق قرینه می‌شود که ظهور مای موصوله در مالایعلمون فعل خارجی است. وقتی فعل خارجی شد دیگر برائت تنها از شبهات موضوعیه طبق این روایت جایز خواهد بود نه شبهات حکمیه.

اما مرحوم آخوند معتقد است روایت ظهور در شبهات حکمیه نیز دارد، چون هر فقره برای خود ظهوری دارد و قرینه سیاق را نیز قبول ندارد، در مورد ظهور مای موصوله می‌فرمایند: اطلاق دارد و شامل شبهات حکمیه و موضوعیه می‌شود، اضافه می‌کنند که رفع در روایت ظاهری است نه واقعی، به این معنا که اگر در واقع اگر حکمی داشته باشد، ولی ما از آن آگاهی نداشته باشیم، ظاهراً نفی شده است و اگر مرتکب شود مواخذه نمی‌شود، چراکه قبلاً بیان شد مواخذه در صورتی است که حکم واصل باشد، وقتی نسبت به آن علم و آگاهی نداریم، اگر مخالفت کنیم، مواخذه نمی‌شویم، چون تکلیف منجز نشده است.

اشکالات بر حدیث رفع

اشکال اول: حدیث رفع توانایی که دارد این است که آثار شرعیه را بردارد، نه هر اثری را، مواخذه اثر عقلی است نه شرعی، لذا

حدیث رفع نمی‌تواند آن را رفع کند. توضیح مطلب این است که امور تکوینی را عقل حکم به اثبات و نفی آن می‌کند، مواخذه از این قبیل است اثر تکوینی است و باید عقل به رفع و وضع آن حکم کند نه شرع. حدیث رفع تنها می‌تواند آثار شرعی که توسط شارع وضع شده اند را بر می‌دارد چون مرتبط با اوست نه اثر تکوینی که شارع او را وضع نکرده است.

جواب: مرحوم آخوند در پاسخ می‌فرماید: درست است که مواخذه اثر شرعی نیست، ولی با واسطه اثر شرعی است و به همین اعتبار می‌تواند مستند به شارع باشد و حدیث رفع آن را بردارد. در موارد شبهه حکمیه یا موضوعیه شارع می‌تواند بگوید احتیاط کنید که معنای احتیاط مواخذه در ترک شبهات است، حال که شارع احتیاط را جعل نکرده است، یعنی مواخذع را جعل نکرده است، پس عدم جعل احتیاط و جعل براءة معنایش با واسطه عدم جعل مواخذه کرده است و این را نفی میکند با واسطه نفی احتیاط. پس مواخذه اثر شرعی مستقیم نیست، ولی با واسطه اثر شرعی است و شارع می‌تواند آن را نفی کند.

اشکال: مستشکل اضافه می‌کند: شارع در موارد ترک احتیاط به چه علت مواخذه و عقاب می‌کند برای ترک احتیاط یا ارتکاب حرام واقعی یا ترک واجب واقعی؟ وقتی شارع احتیاط را واجب کرد و مکلف امتثال نکرد، شارع بر چه چیز عقابش می‌کند؟ بر ترک احتیاط یا ترک واقع؟ مواخذه اگر اثر وجوب احتیاط بود پاسخ شما خوب بود، ولی چنین نیست؛ مواخذه اثر ترک واقع مجهول است.

پاسخ در تطبیق عبارت بیان می‌شود.

توضیح عبارت

«و أما السنة فيروايات» روایاتی به آن استدلال شده است، «منها» یکی از آن روایات «حدیث الرفع» است، رفع ان امتي تسعة اشیاء یا وضع امتي تسع یکی از چیزهایی که از امت برداشته شده است ما لا يعلمون است؛ «حيث عدّ ما لا يعلمون من التسعة المرفوعة فيه» از آن نه تایی که مرفوع است، یکی از آنها ما لا يعلمون است. می‌فرماید: «فاللزام مجهول مما لا يعلمون» آن حکم الزامی مجهول هم از مصادیق ما لا يعلمون است و اشاره دارند به مطب شیخ انصاری، شیخ انصاری ما موصوله در ما لا يعلمون را به فعل معنا می‌کند و نتیجه می‌گیرند که حدیث رفع فقط دلالت بر براءة شبهات موضوعیه دارد.

مرحوم آخوند می‌فرماید: چه حکم الزامی که منشأ جهل آن فقد نص و اجمال است و چه حکم الزامی که منشأ جهل عبارت از اشتباه امور خارجی و شبهات موضوعیه باشد. «فهو مرفوع» یعنی الزام این حکم واقعی الزامی مرفوع است، «فعلاً» یعنی ظاهراً، «ان كان ثابتاً واقعاً» یعنی واقعاً ثابت است و وقتی می‌گوییم رفع ما لا يعلمون خداوند حکم را بر می‌دارند، آن حکم در محل خود ثابت است و حال که انسان نمی‌داند رفع ظاهراً است و می‌فرماید رفع ظاهری معنایش این است که مواخذه نمی‌شود، مواخذه در صورتی است که حکم ظاهری در مقام ظاهر هم باقی باشد، حکم واقعی در چه صورت در مقام ظاهر باقی است؟ در صورتی که واصل شود. «فلا مواخذه علیه» در آن حکمی که ثابت است واقعاً مواخذه ای نیست و وقتی مواخذه نباشد، دنبال این هستیم که براءة یعنی با حکم واقعی مخالفت کردی مواخذه نمی‌شوید.

«لا يقال»، يقال آن چیست مستشکل می‌گوید: «ليست المواخذة من اثار الشرعية» مواخذه اثر شرعی نیست، «كي ترتفع بارتفاع التكليف المجهول ظاهراً» تا این که با ارتفاع تکلیفی که مجهول است آن مواخذه هم ربط بشود کی تفع مواخذه بارتفاع التكليف المجهول اون ظاهراً غیر ارتفاع است. توضیح دادیم که مستشکل چرا می‌گوید: مواخذه اثر شرعی نیست، یعنی کبری مسلم است که حدیث رفع مثل همان چیزی که در باب استصحاب نیز می‌گویند: فقط می‌تواند آثار شرعیه را بردارد، اما آثار عقلیه را خیر. مواخذه طبق یک بیان عنوان وجود تکوینی دارد، اگر خودش منظور باشد اگر استحقاق آن منظور باشد عنوان اثر عقلی دارد، «فلا دلالة له على ارتفاعها» برای حدیث رفع در ارتفاع مواخذه و ما دنبال این هستیم که حدیث به ما براءة را بگوید یعنی

اگر مخالفت کند مواخذه ندارد و ما دنبال عدم مواخذه هستیم.

آخوند می فرماید: «فانه يقال» جواب می دهیم «انها و ان لم تکن بنفسها اثرا شرعيا» این به تنهایی اثر شرعی نیست قبول داریم، «الا انها مما یترتب علیه بتوسط ما هو اثره و بقتضائه» مواخذه از چیزهایی که مترتب می شود بر تکلیف مجهول به توصیف به سبب واسطه شدن آن چیزی که اثر تکلیف مجهول و به اقتضای تکلیف مجهول است. ضمیر آن می خورد به تکلیف مجهول آن که اثر تکلیف مجهول و اقتضای تکلیف مجهول است. چیست؟ «من ایجاب الاحتیاط شرعاً» شارع می تواند بگوید آنجایی که شما نمی دانید، ما احتیاط را واجب می کنیم، وجوب احتیاط اثر شرعی است.

شارع به ما هو شارع می تواند بفرماید: اینجا که شما نمی دانید احتیاط کنید، «فالدلیل علی رفعه دلیل» بر رفع این تکلیف، «دلیل علی عدم ایجاب» دلیل بر عدم ایجاب احتیاط است و شارع می گوید: در مقام ظاهر تکلیف را برداشته ام، معنایش این است که احتیاط واجب نیست و عقوبت هم در کار نیست، «المستبعد لعدم استحقاق العقوبة» و عدم وجوب احتیاط به دنبال دارد، عدم استحقاق عقوبت بر مخالفت تکلیف مجهول.

ارشادی بودن غیر از این است که شرعی باشد و عقلی هر ارشادی لازم نیست که شرعی باشد و مانعی ندارد حکم شرعی باشد و ارشادی هم باشد. ببینید مراد از این که می گوئیم خلطی است که در محل خودش باید بحث شود ارشادی بودن این چنین نیست که بگوئیم ملازمه دارد که شرعی نباشد و شارع می گوید عقل قبول دارد من به عنوان شارع آن را قبول دارم و اثر شرعی هم می شود. مستقل ندارد و به عنوان یک اثر شرعی مطرح می شود؛ البته در آن جایی است که ما می گوئیم ولو فرض کنید و بحث را می آوریم در اینجا که عقل نگوید احتیاط واجب نیست، ولی شارع می توانسته است، احتیاط واجب کند. عقل در این موارد که شما نمی دانید می گوید احتیاط واجب نیست.

سوال این است که شارع به عنوان شارع می توانست، احتیاط واجب کند ولو عقل هم واجب نکند؛ بلکه می توانسته در مواردی هم عقل می گوید: هم شارع می گوید احتیاط واجب است و کاری به آن ندارم. در این موارد ما لا یعلمون که عقل احتیاط را واجب نمی داند، ولی شارع می تواند احتیاط واجب بداند و می شود وجوب احتیاط.

«لایقال» مستشکل اشکال می کند، «لا یکاد یکون ایجاب مستبعبا لاستحقاقها» ایجاب احتیاط مستبع استحقاق مواخذه بر مخالفت تکلیف نیست، «بل علی مخالفة نفسه کما هو قضیة ایجاب غیره» در بعضی نسخه ها دارد «علی مخالفة» نه «بل علی مخالفة نفسه» ایجاب احتیاط مستبع استحقاق عقاب بر مخالفت تکلیف نیست؛ بلکه بر مخالفت نفسه یعنی نفس این وجوب احتیاط است، «کما هو قضیة ایجاب غیره» احتیاط یعنی همانطوری که اگر غیر احتیاط واجب می شد و می آمدید با وجوب مخالفت می کردید، چطور آنجا عقاب بود، اینجا هم همینطور است.

هدف اصلی مستشکل این است که احتیاط واجب شد، عقاب به خاطر وجوب احتیاط باشد و ما دنبال رفع عقاب به خاطر آن تکلیف مجهول هستیم که در خارج مطلب ما جواب مرحوم آخوند را به عنوان همین بیان بیان کرده ایم و مستشکل آنی که در ذهنش است این است که وجوب احتیاط مثل سایر واجبات است و در سایر واجبات اگر واجبی را مخالفت کردید، این عقاب بر مخالفت آن واجب است.

اینجا اگر شارع احتیاط واجب می کرد، مخالفت عقاب دارد و عقاب به خاطر مخالفت وجوب احتیاط است و مستشکل می گوید: این به درد ما نمی خورد، ما می خواهیم بگوئیم یک عقابی که به خاطر آن تکلیف مجهول است و چون ما جهل به آن تکلیف داریم، اگر مخالفت کردیم، آن عقاب مترتب بر آن تکلیف گریبان ما را نگیرد، این عقابی که شما درست کردید، عقاب مربوط به وجوب احتیاط است و به درد ما نمی خورد.

«بل» یعنی بلکه این عقاب و مواخذة «علي مخالفة» نفس احتیاط است «کما هو» یعنی مواخذة بر مخالفت اقتضای ایجاب غیر احتیاط است، یعنی سائر واجبات اگر ما آمدم با وجوب مخالفت کردیم، چطور عقاب دارد؛ اینجا هم همینطور مرحوم آخوند می فرماید: این مواخذة بر وجوب احتیاط نیست و بر تکلیف مجهول است و «فانه يقال» و مرحوم آخوند می خواهند بفرمایند: دو جور وجوب داریم یکی نفسی و دیگری طریقی است. وجوب نفسی را اگر کسی آمد مخالفت کرد، عقاب دارد؛ اما وجوب طریقی را اگر کسی آمد مخالفت کرد، مخالفت بر وجوب طریقی عقاب آور نیست. وجوب احتیاط یک وجوب نفسی ندارد و وجوب طریقی دارد و عقاب بر مخالفت آن واقع است نه بر مخالفت وجوب احتیاط. «هذا» یعنی این عقاب مخالفت، «اذا لم یکن ایجاب» احتیاط «طریقیا و الا» اگر ایجاب طریقی باشد «فهو موجب لاستحقاق العقوبة علي المجهول» این موجب استحقاق عقوبت بر تکلیف مجهول است، «کما هو الحال في غيره» غیر وجوب احتیاط «من الايجاب و التحريم الطریقیين» سایر وجوب حرمت های طریقی آنجایی که دو لباس مشتبہ داریم، برای اینکه نماز بخوانید؛ احتیاط اقتضا می کند که دو نماز در این دو لباس بخوانید که یک نماز در یک لباس واقع شده باشد. اینجا که وجوب احتیاط است این وجوب احتیاط خودش عقاب آور نیست، اگر ما با آن مخالفت کردیم به طوری که اگر ما آمدم یک نماز در لباسی خواندیم که پاک بوده است، بحثی ندارد یا احتیاط اقتضا می کند که به چهار طرف نماز بخوانیم و این وجوب احتیاط طریقی است و اگر به یک طرف نماز خواندیم و همان طرف طرف قبله بوده است و تکلیفی بر ضمه شما نیست.

مرحوم آخوند به مستشکل اینطور جواب می دهند که شما عقاب را بر مخالفت بر وجوب احتیاط مترتب کردید، در حالی که وجوب احتیاط یک وجوب طریقی است و وجوب طریقی ثواب و عقاب علی حده غیر از واقع ندارد. «و الا» یعنی اگر طریقی باشد و اگر وجوب طریقی باشد گفتم اذا لم یکن طریقی والا یعنی اگر طریقی باشد. «هذا» یعنی عقاب بر مخالفت است در صورتی است که «اذا لم یکن ایجاب طریقی» لم یکن ایجاب طریقه یعنی وجوب نفسی باشد. «و الا» یعنی طریقی باشد. اگر این طریقی باشد «فهو» یعنی این مخالفت «موجب لاستحقاق العقوبة علي المجهول» است. «هذا» یعنی عقاب بر مخالفت عبارت قبلی این است «لایکاد یكون ایجاب مستقل لاستحقاق العقوبة علي مخالفة» یعنی استحقاق عقوبه بر مخالفت است یعنی تکلیف در صورتی است که ایجاب احتیاط طریقی نباشد و اگر شد «و هو موجب» یعنی این مخالفت موجب استحقاق عقوبت بر خود آن تکلیف مجهول است.

«کما هو الحال» یعنی عقاب بر تکلیف واقعی حال بر غیر احتیاط و از ایجاب و تحریم طریقین است مثل وجوب احتیاط به چهار طرف نماز بخوانید یا تحریم طریقه، یکی از دو ظرف حرام است و احتیاط است که از هر دو اجتناب شود. «ضرورة انه کما یصح ان یحتج بهما» همانطور که صحیح است که احتجاج شود بهما یعنی به ایجاب و تحریم طریقی «صح ان یحتج به» وجوب احتیاط «و يقال لم اقدمت مع ایجاب» شارع می گوید چرا اقدام کردی با وجوب احتیاط «و یخرج به»، به یعنی با اینکه شارع می تواند احتیاط را واجب کند و اگر واجب به این وجوب احتیاط از «عن العقاب بلا بیان و المواخذة بلا برهان» است. یعنی اگر شارع آمد احتیاط را واجب کرد، الان تکلیف فی الواقع است.

عرض کردیم که شارع می تواند احتیاط را واجب کند و لو ما ندایم و شارع بگوید که احتیاط واجب است و احتیاط بیان می شود و اگر شارع ما را بخواهد در تکلیف واقعی عقاب کند، عقابش عقاب بلا بیان نیست. خود احتیاط و خود وجوب احتیاط بیان است برای آن تکلیف واقعی و «یخرج بهما» یعنی به وجوب احتیاط از عقاب «بلا بیان و المواخذة بلا برهان کما یخرج بهما» یعنی به ایجاب و تحریم طریقین همانطور که با ایجاب و تحریم طریقی از عقاب الا بیان خارج می شود با وجوب احتیاط هم خارج می شود.

تا اینجا می طلب بعد می فرماید: «فقد انقذ بذلک» یعنی این که تکلیف مجهول است، مقتضی وجوب احتیاط است انقذ «ان رفع تکلیف المجهول کان منه علي امة» این منتهی است برای امت و مطلبی است در مورد حدیث رفع و آن مطلب این است که حدیث رفع یک حدیث امتنایی است، در مقام امتنان بر امت است آن وقت اینجا که چگونه در مقام امتنان است، بحث شده

است و بعضی گفته اند چیزی را که انسان نمی داند، امتنان نیست که شارع بردارد و عقلاً نمی تواند شارع چنین حکمی را جعل کند و وجوبی را شارع آورده است و ما نمی دانیم.

عقل می گوید: وجوبی را نمی دانیم وجوب بر گردن تو نیست و شارع آن را بردارد، امتنان نیست و روشن است و عقل هم بیان می کند؛ لذا مرحوم آخوند و مرحوم شیخ برای اینکه بیان کنند، چگونه حدیث در مقام امتنان است؟ می گویند آن حکم را عقل نمی تواند، خداوند در گردن انسان بزارد، چون انسان نمی داند؛ ولی شارع می تواند احتیاط واجب کند و اگر احتیاط واجب نکرد می شود منتهی بر امت و رفع احتیاط منت می شود «حیث کان له تعالی وضعه» برای خداوند متعال وضع تکلیف «بما هو قضیه» به آنچه مقتضای آن تکلیف است «من ایجاب الاحتیاط فرفعه» بعد شارع آمد آن را رفع کرد.

حالا «فافهم» اشاره به دقت گرفته اند و بعضی گفته اند اشاره دارد که وجوب احتیاط از آثار تکلیف مجهول نیست و تمام این بحث ها فرق بر این است که بگوییم خود تکلیف مجهول واقعی یک اثری دارد به نام وجوب احتیاط مناقشه در همین است که وجوب احتیاط اثر آن تکلیف واقعی نیست؛ بلکه به یک منافات دیگر و امور دیگری است. حال دلیل آن را مفصل مطرح کرده اند مراجعه کنید به کتاب منه الداریه که آنجا مفصل بیان شده است.

تعریض به کلام شیخ

مرحوم شیخ در ظهور روایت به دلالت اقتضا تمسک بسته است و معتقد است برای اینکه لغویتی در کلام شارع پیش نیاید، باید حدیث را طوری دیگر معنا کنیم. چراکه در هر فقره چیزی رفع شده است در مالا یعلمون غیر از ما استکرها علیه است در مالا یعلمون فعل برداشته شده است و در ما استکرها بخواد فعل برداشته شود کذب است چون در خارج فعل اکراهی واقع شده است.

سه احتمال داده است:

1. جمیع الآثار.
2. الاثر الظاهر یا مناسب در مثل طلاق اکراهی اثر مناسب بینونت است که نفی شده است.
3. مواخذه.

در مالا یعلمون عرفاً مناسب مواخذه است.

مرحوم آخوند اشکال می کنند: نیازی به تقدیر نیست، وقتی جمیع الآثار را دارید، شامل اثر مناسب و مواخذه نیز می شود.

توضیح عبارت

«ثم لا يخفى عدم الحاجة الي تقدير المواخذة ولا غيرها» مواخذه از آثار شرعیه مرحوم آخوند می فرماید: نیازی به تقدیر نداریم «فی ما لا یعلمون فان ما لا یعلم تکلیفها» آن چه معلوم نیست «مطلقاً» یعنی «کان فی الشبهه الحکمیه او الموضوعیه» آن تکلیف قابل برای رفع و وضع شرعاً و حرف اول آخوند است و می گوید ما نیازی به تقدیر نداریم و شیخ انصاری ما موصوله را به فعل معنا می کند، آن وقت در این مخصصه می افتد که باید چیزی را در تقدیر بگیرد.

در ظاهر قابل رفع است مثل حکم مجهول در ظاهر برای ما برداشته می شود شارع هم در واقع نمی تواند بردارد، حکم واقعی را با جهل ما نمی تواند بردارد. مرحوم آخوند می فرماید: ما موصوله را به معنای حکم معنا می کنیم و نیازی به تقدیر نداریم، بعد

می‌فرماید در غیر این قسمت ما لا یعلمون آن قسمت های دیگر، مضطر علیه «و ان كان فيه غيره لابد في تقدير الاثار» یعنی جمع الاثار «ان المجاز في اسناد الرفع اليه» عرض کردم شیخ انصاری از اول نگاه فرموده است به ما اضطروا علیه و ما استکرها علیه معنا ندارد که حکمی که به آن اضطرار داریم، ما اضطروا یعنی فعلی که به آن اضطرار داریم؛ ما استکرها علیه یعنی فعلی که به آن اکراه می‌شود و ما را به معنای فعل گرفته است. فرموده است وحدت سیاق در حدیث اقتضا می‌کند ما در ما لا یعلمون را به معنای فعل گیریم و در نتیجه این رفع به این افعال نسبت داده می‌شود.

مرحوم آخوند می‌فرماید: این حرف را از کجا آوردید که ما لا در ما لا یطیقون، ما استکرها علیه به معنای فعل باشد، باید در ما لا یعلمون به معنای فعل باشد. اختلاف این دو این است که مرحوم شیخ می‌خواهد وحدت سیاق را حفظ کند و مرحوم آخوند می‌فرماید: چه وجهی دارد برای وحدت سیاق و ما در ما لا یطیقون و ما اضطروا علیه را به معنای فعل می‌گیریم و ما در ما لا یعلمون را به معنای حکم می‌گیریم و نتیجه می‌شود که در ما لا یعلمون به معنای حکم گرفتیم.

نیاز به تقدیر داریم، ولی در باقی نیاز به تقدیر داریم. در بقیه امدیم جمعی الاثار را در تقدیر گرفتیم و این که اضطرار پیدا کرده است، همه آثارش برداشته شده است؛ چه آثار وضعیه و چه اخرویه؛ عقاب و غیر عقاب همه آن برداشته شده است و خمری به آن اضطرار پیدا کردیم و خوردیم آثار از آن برداشته شده است و یا بگوئیم مجاز در اسناد است و در ظاهر رفع به فعل نسبت داده شده است و فعل برداشته شده است؛ اما در واقع این رفع به آثار نسبت داده شده است و این را می‌گوئیم مجاز در اسناد مثل معروف است که بهار سبزی رو رویاند. این اسناد در مجاز است و آنی که سبزی را می‌رویاند، بهار نیست و مجاز در اسناد است و بگوئیم رفع نسبت به باقی عنوان مجاز به اسناد را دارد «او المجاز في اسناد الرفع عليه» یعنی الی آن قید چرا مجاز در اسناد «فانه ليس ما اضطروا و ما استکرها الی آخر التسعة بمرفوع حقیقة» حقیقتاً مرفوع نیست و به وجدان می‌بینیم که انسان به افعالی اضطرار پیدا می‌کند.

«نعم لو كان المراد من الوصول» و مراد از ما در ما لا یعلمون فعل باشد یعنی مشتبه حاله ولم یعلم عنوان مشتبه یعنی فعلی که حالش مشتبه است و عنوانش معلوم نیست و مایعی که می‌خوریم آیا خل است یا خمر است. «لکان احد الامرین» یا تقدیر یا مجاز در اسناد مما لابد منه» است «ایضاً» یعنی در سایر فقرات نیاز به تقدیر یا نیاز در مجاز به اسناد داریم و در این هم نیاز به مجاز در اسناد یا تقدیر داریم اگر به معنای فعل بگیریم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين